



ایمانوئل کانت

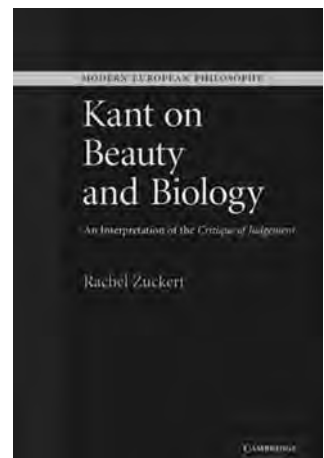
آرای کانت در باب زیبایی و علم الحیات: تفسیری نو از نقد قوه حکم

مصطفی امیری

اشاره: نوشتار حاضر نقدی است از فردریک راوشر Frederick Rauscher بر کتاب *Kant on Beauty and Biology: An In-terpretation of the Critique of Judgment* ریچل زوکرت Rachel Zuckert که در سال ۲۰۰۷، از سوی دانشگاه ایالتی میشیگان منتشر شده است. کتاب ماه فلسفه

شعار شارحان نقد قوه حکم کانت اغلب این بوده است که «تقسیم کن و شرح بده». کتاب نقد سوم از این بابت که همه بخش‌های آن درباره قوه حکم است وحدتی ظاهری دارد، ولی می‌توان آن را به راحتی به دو بخش عمده نظریه زیبایی‌شناسی و غایت‌شناسی تقسیم کرد، و تقسیم‌بندی‌های کوچک‌تری نیز در درون این دو حوزه قائل شد. بنابراین، تنوع تقسیم‌بندی‌ها در این اثر از دو نقد دیگر کانت بیشتر است. در نتیجه، اکثر مباحثی که در ارتباط با نقد سوم مطرح می‌شود فقط بر یکی از بخش‌های آن تمرکز دارد، و در این میان توجه بیشتر شارحان معطوف نظریه زیبایی‌شناسی کانت است. بخش دوم که مبحث غایت‌شناسی در آن مطرح می‌شود شامل نظرات کانت در باب علم‌الحیات از یک طرف، و تأملاتش در باب غایت کل جهان از طرف دیگر است، و آنهایی را که به نظریه علم و یا نظریه تاریخ کانت و حکمت عملی‌اش علاقمند هستند وسوسه می‌کند تا به طور جداگانه به این مباحث بپردازند. علاوه بر این تقسیمات، موضوع دیگری نیز هست که کانت فقط در مقدمه‌اش به آن اشاره می‌کند، یعنی نقش قوه حکم در نظام‌دادن به شناخت تجربی. همه اینها در کتابی جمع شده است که ریچل زوکرت بدروستی آن را «اثری با تعبیرات بغایت بگرنج» می‌نامد «که حتی در مقایسه با سایر آثار کانت نیز دشوار است.» (ص ۴)

زوکرت از محدود شارحانی است که تفسیر یکدست و یکپارچه‌ای از کل کتاب نقد سوم (حداقل بخش عمده‌ای از آن) ارائه می‌دهد. او خود اذعان دارد که در تفسیرش به موضوع امر والا^۱ و رابطه حکم معرفه‌الغایتی^۲ با اخلاق نپرداخته است. از این بابت، عنوان کتابش قدری گمراه کننده است. دو واژه «زیبایی» و «علم‌الحیات» این طور به خواننده القا می‌کند که مباحث کتاب به این حوزه‌ها محدود می‌شود و اینکه کتاب مجموعه‌ای از مباحث مشخص و





ایمانوئل کانت



مجزا درباره این دو موضوع است. ولی موضوع اصلی کتاب در واقع معرفت‌شناسی و رابطه آن با مسئله غایت^۲ به طور کلی است؛ و سپس نتایج بحث در مروری کلی بر نقش غایت و داوری در تجربه بشری در ارتباط با زیبایی و علم‌الهیات به کار بسته می‌شود. زوکرت پس از مروری کلی بر نقد سوم کانت توجه خود را معطوف مسائل دیگری در باب معرفت‌شناسی و غایت به طور کلی می‌کند.

آرای کانت در باب زیبایی و علم‌الهیات اثر جسورانه و قابل توجهی است. زوکرت رویکردی کلی نسبت به تفکر کانت اتخاذ می‌کند، ولی در عین حال از تحلیل دقیق متون و تشریح اختلاف‌نظر شارحان دیگر نیز غافل نیست. کمتر اتفاق می‌افتد که زوکرت در تحلیل مسائل مختلف ارجاعی به تفاسیر دیگر (حداقل آن دسته که به زبان انگلیسی هستند) نداشته باشد. او خیلی ماهرانه به شرح مسائل می‌پردازد و به ایرادهایی که ممکن است مطرح شود پاسخ می‌گوید و از آنچه شاید در وهله اول برای بعضی صاحب‌نظران ادعاهایی غیرموجه به نظر برسد، دفاع می‌کند. البته همه جزئیات کتاب برایم قانع‌کننده نبود، ولی پس از خواندن آن نظری متفاوت نسبت به نقد قوه حکم کانت و جایگاهش در نظام فلسفی کانت پیدا کردم.

مقدمه و دو فصل آغازین کتاب مبنای ادعاهای اصلی مؤلف در باب معرفت‌شناسی کانت را تشکیل می‌دهد. زوکرت معتقد است که اصل «غایت بدون غایت»^۳ را که کانت در ارتباط با لحظه سوم حکم زیبایی‌شناختی در تعریف امر زیبا مطابق با مقوله نسبت‌ها استفاده کرده است، به طور کلی می‌توان به همه موارد استفاده حکم تأملی^۴ اطلاق کرد. حکم تأملی تلاشی است برای یافتن یک قانون کلی، که خود معین و داده شده نیست، ولی می‌توان جزئیات معینی را تحت آن گنجاند (رابطه معکوس حکم تعینی یا ایجابی^۵ را تشکیل می‌دهد). زوکرت تأکید دارد که قوه حکم در بین جزئیات متنوع، ممکن، و معین وحدتی ایجاد می‌کند که مستلزم درک یک کل در حکم مجموعه‌ای از نسبت‌های بین وسائل - غایات است که فقط می‌توان آن را به شیوه‌ای آینده‌نگر درک کرد و این خود با یک نظم زمانی عینی مطابقت ندارد. فصل اول به شرح مفهوم وحدت در عین کثرت اختصاص دارد. کثرت، یا کثرات^۶، در طبیعت مسلماً برای کانت مهم است و نقشی محوری در اثبات استدلالی بودن شناخت بشر دارد که مستلزم اتحاد جزئیات توسط مفاهیم است. زوکرت معتقد است که در توضیحات کانت در نقد عقل محض درباره تشکیل مفاهیم تجربی خلأیی وجود دارد، بدین ترتیب که علاوه بر توجیه گرایش طبیعت به اطلاق نظام‌یافتگی به جزئیات آن، خود مفاهیم تجربی نیز باید در حکم وحدت در میان کثرت به حساب بیایند. مؤلف در فصل دوم کتاب بحث مفصل‌تری درباره مفهوم «غایت بدون غایت» دارد. او خود را به کاربرد این مفهوم به مقوله زیبایی محدود نمی‌کند، و آن را عملاً درباره هر نوع کاربرد غایت صادق می‌داند. اگرچه کانت عبارت «بدون غایت» را به این معنا به کار می‌برد که ما انسان‌ها نمی‌توانیم حتی غایتی را متصور شویم، زوکرت آن را به معنای این می‌داند که هیچ غایت عینی مستقل از تفکر انسان وجود ندارد، حتی اگر انسان‌ها بتوانند غایتی را متصور شوند. مثلاً، اگر کانت فهم و ادراک ما از یک ارگان را بنا به غایتی که با توجه به بقیه ارگانسیم به آن ارگان نسبت می‌دهیم توضیح می‌دهد، زوکرت مدعی است که اشاره ما به این غایت فقط یک امر ذهنی است و از همین روی موضوع ادعای ما در واقع «بدون غایت» است.

در فصول سوم و چهارم بحث به طور خاص معطوف تحلیل غایات در نقد حکم معرفه‌الغایتی^۸ می‌شود. در فصل سوم بحث بیشتر حول محور تفاوت‌هایی است که در توضیح کانت درباره وحدت طبیعت از نقد اول تا سوم دیده می‌شود. کانت قبلاً در ضمیمه دیالکتیک در نقد عقل محض اصول غیر مقوم^۹ را برای اتحاد بخشیدن به مفاهیم تجربی و قوانین متنوع به کار گرفته و از ایده خدا برای اثبات این ادعا که طبیعت می‌تواند از حیث غایات وحدت داشته باشد، استفاده کرده بود. زوکرت معتقد است که این تلاش‌ها کافی نیست، زیرا بیشتر بر رویکردی مکانیکی تأکید دارد و فقط درباره ترتیب خود قوانین قابل استفاده است و نه جزئیات طبیعت. ارگانسیم‌های جزئی باید روابط متقابلی بین قسمت‌هایی از خود داشته باشند که به طور علی و ویژگی‌نمایی شده‌اند - که این بحث در نقد اول نیست. مؤلف در فصل چهارم استدلال می‌کند که روابط معرفه‌الغایتی نمی‌تواند مقوم طبیعت باشد، زیرا قابلیت شکل‌وارگی ندارند. وقتی می‌گوییم غایات قابلیت شکل‌وارگی ندارند، منظورمان این است که نمی‌توان آنها را از حیث رویدادهای مشخصی که در رابطه زمانی پیش (علت) و پس (معلول) قرار می‌گیرد، توضیح داد. این غایات می‌توانند حدوثی



ایمانوئل کانت



ریچل زوکرت

«آینده‌نگر» مرتبط با تحقق آن غایت و یا تداوم ارگانیسم داشته باشند.

زوکرت در فصول ۵ تا ۹ به بحث درباره نقد قوه حکم زیبایی‌شناختی می‌پردازد تا مفهوم غایت بدون غایت را در همان حوزه‌ای به کار ببرد که کانت استفاده کرده بود، ولی با کاربردی بسیار وسیع‌تر از کاربرد کانت. فصل پنجم به کاربرد مفهوم غایت بدون غایت به متعلق تجربه زیبایی‌شناختی می‌پردازد، یعنی عین جزئی مستقل که عامل معرفت آن را زیبا تلقی می‌کند. این همان کاربرد خاصی است که کانت از غایت بدون غایت دارد. فصل ششم نگاهی دارد به حالت ذهنی فاعل معرفت در حکم نمونه‌ای از غایت بدون غایت. در اینجا زوکرت ویژگی لذت زیبایی‌شناختی خاص را آینده‌نگری‌اش می‌داند، یعنی حفظ خود لذت، و نه گذشته‌نگری به یک مفهوم یا درد (همانند احساس خوب و مطبوع). فصل هفتم مربوط به فعالیت فاعل معرفت در واکنش زیبایی‌شناختی است، یعنی عمل آزاد قوای تخیل و فاهمه، و تلاش برای ارایه تفسیری از آن در پرتوی غایت بدون غایت. هماهنگی آزاد این قوا ممکن، یا به تعبیر کانت «قانون‌مداری بدون قانون» (۵:۲۴۱)، است که سعی در ترکیب کیفیات حسی مختلف اشیا دارد، و به همین سبب یک فعالیت مقرون به غایت را به کار می‌گیرد. فصل هشتم به شرح استنتاج کانت از احکام زیبایی‌شناختی می‌پردازد که به غایت بدون غایت در حکم اصل پیشینی فراهم آورنده امکان تجربه زیبایی‌شناختی متوسل می‌شود. و کتاب نهایتاً با یک فصل پایانی خاتمه می‌یابد که مؤلف در آن استدلال می‌کند که مفهوم زندگی بشری در حکم غایت بدون غایت به انسان‌ها کمک می‌کند تا از طریق فرهنگ و جامعه‌ای که بازتاب حکم زیبایی‌شناختی به مثابه واسطه‌ای میان امکان طبیعی (ادعاهای نظری) و ضرورت اخلاقی (ادعاهای عملی) است با جایگاهش در کائنات کنار بیایند. این نتیجه‌گیری خیلی سریع خاطر نشان می‌سازد که حدوث ذهنی کارگر در فعالیت مقرون به غایت احتمالاً توجیه می‌کند که چرا کانت از اصرار بر نظم زمانی عینی به مثابه شرطی برای تجربه ذهنی در رد ایده‌آلیسم دست برداشت.

البته موضوعات زیادی در تحلیل زوکرت شایان توجه است که در اینجا فقط

به سه مورد آن اشاره می‌کنم:

اول اینکه اعتبار تفسیر زوکرت متکی به آن است که در هر مورد حتماً غایتی بدون غایت وجود داشته باشد. در زیبایی‌شناسی این شرط به راحتی برآورده می‌شود، زیرا در بحث حکم زیبایی‌شناختی است که کانت مفهوم غایت بدون غایت را معرفی و از آن استفاده می‌کند. ولی در حکم معرفه‌الغایتی برآورده شدن چنین شرطی در وهله اول محال به نظر می‌آید. در سایر احکام درباره ارگانیسم‌ها ما معمولاً غایت ارگان‌های مختلف را بنا به روابط وسیله-غایت که با سایر ارگان‌های همان ارگانیسم دارند، شناسایی می‌کنیم. زوکرت در مقابل ایراد فوق این گونه از ادعای خود دفاع می‌کند که «بی‌غایتی» به این معنا نیست که نمی‌توان هیچ غایتی متصور شد، بلکه به این معناست که نمی‌توان هیچ غایت ادعایی را به خود طبیعت نسبت داد، تا حدی که «هر نوع مقرون به غایت بودن طبیعت در واقع غایت بدون غایت است، زیرا طبیعت غیربشری بر اساس مقاصد مفهومی عمل نمی‌کند.» (ص ۸۰) ولی من دو ایراد اساسی در بسط مفهوم غایت بدون غایت می‌بینم. اول اینکه، این مسئله مطرح می‌شود که آیا هیچ غایت واقعی در طبیعت وجود ندارد. استدلال کانت در نقد حکم معرفه‌الغایتی نشان می‌دهد که به اعتقاد او انسان‌ها به طور کلی برای ارگانیسم‌ها و طبیعت غایتی قائل هستند، و بنابراین مسئله‌ای که برای او اهمیت داشت این بود که آیا چنین غایاتی بر طبیعت هم حاکم هستند یا خیر. البته ممکن است که چنین باشد، هر چند انسان‌ها نمی‌توانند ادعایی ایجابی در این باره بکنند. دوم اینکه، به نظر می‌رسد که ادعای زوکرت درباره بخشی از نقد سوم که چندان به آن نپرداخته است، قابل اطلاق نیست، یعنی استدلال درباره «غایت نهایی» کائنات. انسان‌ها باید کائنات را از منظر یک غایت مستقل ممکن (یعنی غایتی که خودش وسیله برای یک غایت دیگر نیست) نظر کنند. این غایت نهایی اصل اخلاقی بشر را تشکیل می‌دهد. بنابراین کانت به وضوح به غایتی قائل است که می‌توان آن را از دیدگاه عملی رکن مسلم تجربه اخلاقی بشر دانست. مسلماً این غایت را نمی‌توان هم تراز «غایت بدون غایت» دانست مگر در تقلیل‌گراترین رویکردهای طبیعت‌گرایی که هیچ اعتباری برای تجربه ذهنی و زیسته قائل نیست. شاید اگر زوکرت معیارهایی را مشخص می‌کرد که نوعی «غایت با غایت» را ممکن می‌دانست که نشان می‌داد منظورش از عبارت «بدون غایت» همان «بدون واقعیت عینی تصدیق شده» نیست، مسئله قدری روشن‌تر می‌شد.

دوم اینکه زوکرت معتقد است که تبیین‌های علی معرفه‌الغایتی با یک نظم زمانی عینی ناسازگار هستند. رابطه

کمتر اتفاق می‌افتد که زوکرت در تحلیل مسائل مختلف ارجاعی به تفاسیر دیگر (حداقل آن دسته که به زبان انگلیسی هستند) نداشته باشد. او خیلی ماهرانه به شرح مسائل می‌پردازد و به ایرادهایی که ممکن است مطرح شود پاسخ می‌گوید و از آنچه شاید در وهله اول برای بعضی صاحب‌نظران ادعاهایی غیرموجه به نظر برسد، دفاع می‌کند.



ایمانوئل کانت

اگر زوکرت مدعی است
 که فقدان نظم زمانی عینی
 در روابط علی به معنای
 آن است که این روابط علی
 نمی‌تواند بخشی از
 یک طبیعت عینی باشد،
 پس این نکته را نادیده
 می‌گیرد که شاید این
 روابط علی را وقتی
 به بهترین وجه
 می‌تواند فهمید که
 مستقل از هر نظم زمانی
 بدانیم

علیت و زمان در تحلیل زوکرت بسیار بفرنج و پیچیده است. اگرچه می‌توان روابط علی مکانیکی را با یک نظم زمانی عینی تصور کرد، ولی روابط معرفه‌الغایتی چنین نیستند. زوکرت برای اثبات این ادعا صرفاً به روابط متقابل ارگان‌ها در یک ارگانیسم اشاره می‌کند، ولی نتیجه را به سایر موارد غایتی، مثلاً احساس لذت زیبایی‌شناختی، نیز بسط می‌دهد. در اینجا وسائل و غایات بدون هیچ دلالت زمانی عمل می‌کنند (که آنها را از روابط همبودی^{۱۲} در تمثیل سوم^{۱۳}، که لااقل می‌توان تصور کرد به طور زمانی عمل می‌کنند، متمایز می‌سازد). اگر زوکرت مدعی است که فقدان نظم زمانی عینی در روابط علی به معنای آن است که این روابط علی نمی‌تواند بخشی از یک طبیعت عینی باشد، پس این نکته را نادیده می‌گیرد که شاید این روابط علی را وقتی به بهترین وجه می‌تواند فهمید که مستقل از هر نظم زمانی بدانیم که در عین حال شواهد اثبات آن در درون یک نظم زمانی عینی یافت می‌شود. مثلاً در مقام مقایسه، روابط ریاضی را می‌توان به طور متقابل نیز درک کرد ($7+5=12$ ، $12=7+5$) و هیچ نظم زمانی ضروری بین آنها وجود ندارد، ولی در عین حال می‌توان شواهد اثبات آنها را در روابط واقعی بین اشیا در طبیعت یافت. اگر استدلال درست باشد، پس می‌توانیم بگویم که علت‌های معرفه‌الغایتی نیز می‌توانند بخشی از طبیعت باشند هر چند خودشان علت‌های مکانیکی نیستند، و حتی نمی‌توانند مبنای شناخت ما از طبیعت شوند. در این ارتباط به دلایل بیشتری نیاز است (که هم زوکرت و هم کانت درباره آنها بحث کرده‌اند).

سوم اینکه ایرادهایی به روش زوکرت وارد است. زوکرت می‌گوید که کارش بیشتر «بازسازی» است تا صرفاً تفسیر و توضیح (ص ۱۷) او به وضوح موضعی را به کانت نسبت می‌دهد که هیچ مبنای متنی [در آثار کانت] ندارد (و از همه واضح‌تر بسط مفهوم «غایت بدون غایت» به حکم تأملی است). البته خود من هم کاملاً با کاربرد چنین روشی موافقم. مهم ضرورتاً این نیست که کانت دقیقاً چه چیزی گفته است، بلکه این است که واقعاً منظورش چه چیزی بوده. برای تشخیص منظور کانت باید از برخی جزئیات متن فاصله گرفت (البته با توجه به استدلال‌های متن) و ارتباط و تمایلات کلی را پیدا کرد، و سپس به ارزیابی نتایج کار و توجیه‌پذیری فلسفی آنها پرداخت. در رویه فلسفی معاصر، اصل بر ارتباط با کارهای سایر فلاسفه است، که دو نمونه آن نیز طرح سؤال و اظهار نظرهایی است که در کنفرانس‌ها و نقدهایی نظیر آنچه می‌خوانید، مطرح می‌شود. البته معیار چنین تفسیری چسبیدن و دنبال کردن متن نیست، بلکه بازسازی فلسفی منصفانه‌ای است که نویسنده اصلی نیز با آن موافق باشد. امید این است که نویسنده اصلی نیز بگوید «بله، دقیقاً منظورم همین بود.» ولی تاریخ فلسفه با فلسفه مدرن این تفاوت را دارد که نویسنده اصلی دیگر حاضر نیست تا بازسازی ما را تأیید یا تکذیب کند. یک مورخ شدیداً تفسیرگرای فلسفه مسلماً خواهد گفت که بجز تأیید یا تکذیب نویسنده اصلی راه دیگری برای قضاوت درباره صحت چنین بازسازی‌هایی وجود ندارد. ولی مورخی که معتقد به یافتن منظور اصلی نویسنده است، معیار قضاوت را از نویسنده اصلی به فلاسفه معاصر در حکم یک کل تغییر می‌دهد. مسلماً کانت دیگر در میان ما نیست تا بگوید «بله، منظور من هم همین بود.» ولی لااقل فلاسفه معاصر هستند که بگویند «احتمالاً منظور کانت همین بوده است.» امیدوارم خانم زوکرت هم درباره نقد من بگوید که منظورش همین بوده، و من هم درباره کتابش می‌گویم که احتمالاً کانت هم همین منظور را داشته است.

پی‌نوشت‌ها

1. The sublime.
2. Teleological judgment.
3. purposiveness.
4. Purposiveness without purpose.
5. Reflective judgment.
6. Determinative judgment.
7. Manifolddness.
8. Teleological judgment.
9. Non-constitutive.
10. Free play.
11. Free harmony.
12. Coexistence.
13. The Third Analogy.